

کجاست فکرِ حکیمی و رایِ برهمنی^۱

مصطفی حسینی

به گمان من، ترجمه ادبی از الزاماتِ هر ادبیاتِ ملی است. نقش حیاتی این نوع از ترجمه در پل زدن میان ادبیاتِ ملل بر آگاهان پوشیده نیست. ترجمه ادبی افزون بر مدد رساندن به تنوع و غنای ادبیاتِ ملی دروازه ورودِ قالب‌ها، مضمون‌ها، و سبک‌های جدید ادبی به ادبیاتِ دیگر ملت‌ها است. مثلاً، قالب غزل فارسی از طریق ترجمه فریدریش روکرت^۲ (۱۷۸۸-۱۸۶۶) از غزل‌های مولوی و قالب رباعی به کمک ترجمه ادوارد فیتزجرالد^۳ (۱۸۰۹-۱۸۸۳) از رباعیات خیام، به ترتیب، به شعر آلمانی و انگلیسی راه یافت. یکی از مهم‌ترین و پردامنه‌ترین مباحث ادبیات تطبیقی تأثیرگذاری و تأثیرپذیری نویسندگان و شاعران از یکدیگر است. بی‌تردید، بخش عمده این داد و ستد از راه ترجمه میسر می‌شود. نمونه بارز آن تأثیرپذیری یوهان ولفگانگ فون گوته^۴ (۱۷۴۹-۱۸۳۲) از شعر حافظ به واسطه ترجمه یوزف فون هامرپورگشتال^۵ (۱۷۴۴-۱۸۵۶) است.

گاه برخی از ترجمه‌ها چندان بهنگام و استادانه‌اند که در زمره آثار کانونی یا فاخر^۶ ادبیات کشور دیگر درمی‌آیند. ترجمه‌هایی از این دست بسیار اندک‌اند. در ادبیات انگلیسی، که ترجمه ادبی از دیرباز در آن جایگاه ویژه‌ای داشته، شمار این نوع ترجمه‌ها به زحمت از تعداد انگشتان دو دست تجاوز می‌کند. از آن میان می‌توان ترجمه جمعی کتاب مقدس نسخه شاه جیمز^۷ و ترجمه شگفت‌کارانه رباعیات عمر خیام به قلم ادوارد فیتزجرالد را برشمرد. کللیله و دمنه، ترجمه ابوالمعالی نصرالله منشی، در ادبیات فارسی

^۱ مزاج دهر تبه شد در این بلا حافظ / کجاست فکر حکیمی و رای برهمنی؟

^۲ Friedrich Rückert

^۳ Edward FitzGerald

^۴ Johann Wolfgang von Goethe

^۵ Joseph von Hammer-Purgstall

^۶ canonical works

^۷ King James Version

نیز چنین جایگاهی دارد و از معدود آثاری است که در کنار شاهکار سعدی، گلستان، در زمره آثار کانونی منشور ادب پارسی درآمده است.^۱

کلّیه و دمنه عربی که «تا امروز پس از قرآن کریم اولین و محبوب‌ترین کتاب نثر عربی» (محبوب، ۲۵۰)، و مترجم آن، ابن مقفّع، «شهسوار نثر عربی» خوانده می‌شود، مانند هزار و یک شب خاستگاهی هندی-ایرانی دارد. یعنی، ده باب آن هندی است که پنج باب آن برگرفته از پنجه تنتره، کتاب مقدّس هندوان [آمیخته به نظم و نثر]، سه باب آن برگرفته از مه‌بهارته، حماسه ملّی هند [به نظم]، است و مأخذ دو باب دیگر نیز معلوم نیست. چنان که می‌دانید، برزویه طبیب کلّیه و دمنه را در روزگار خسرو انوشیروان از سانسکریت به پهلوی ترجمه کرد. ایرانیان مطابق ذوق و سلیقه ادبی خود ابوابی به آغاز، میانه، و پایان آن افزودند. دانستی است که کلّیه و دمنه، نام دو روباه زیرک و دانا در این اثر، عنوانی است که مترجم ایرانی به این کتاب داده است. متأسفانه نسخه پهلوی آن در گذر زمان از بین رفت، اما در نیمه اول قرن دوم هجری روزبه پسر دادبه - که بیشتر به نام مسلمانی‌اش، عبدالله ابن مقفّع، مشهور است - آن را به عربی برگرداند. در عصر سامانی که ترجمه از عربی به فارسی، به نظم و نثر، آغاز شد کلّیه و دمنه جزو نخستین آثار بود. در دوره‌های بعد ترجمه‌ها، تقلیدها، تحریرها، و اقتباس‌ها از کلّیه و دمنه ادامه یافت. معروف‌ترین آنها در زمینه ترجمه به کوشش ابوالمعالی نصرالله منشی و در قرن ششم هجری به انجام رسید. اثر نصرالله منشی را نمی‌توان ترجمه در معنی خاص کلمه دانست. کار او در واقع ترجمه‌ای آزاد است «به نثری آراسته به انواع صنایع لفظی و معنوی و آمیخته به امثال و اشعار تازی و پارسی» (مجتبایی، ۲۵). ظاهراً این میزان دخل و تصرف، و اسشتهاد به آیات، احادیث، اشعار، و امثال فارسی و عربی از هنجارهای ترجمه در آن روزگار بوده است. طرفه آن که نصرالله منشی خود، بدین موضوع اشاره کرده است: «به خاطر گذشت که آن [کلّیه و دمنه] را ترجمه کرده آید و در بسط سخن و کشف اشارت آن اِشباعی رود و آن را بر آیات و اخبار، و ابیات، و امثال موکّد گردانیده شود» (مینوی، ۱۵).

کلّیه و دمنه نه تنها در ادبیات هندی، پارسی، و عربی بلکه در ادبیات غرب نیز آوازه‌ای دارد. در قرن نهم هجری حسین واعظ کاشفی تحریر، و از دید خود تهذیب تازه‌ای از این اثر عرضه کرد که به *انوار سهیلی* نامبردار است. کار او در دنیای

¹ canonize

فارسی‌زبان مقبولیت چندانی نیافت، اما اهمیت آن در این است که کلیله و دمنه از راه این ترجمه، و زیر عنوان *افسانه‌های بیدپای*، راهی سفر اروپایی خود شد. داستان از این قرار است که «انوار سهیلی اندک مدتی پس از انتشار [در اواخر قرن نهم هجری] تحت عنوان *همایون‌نامه* از فارسی به ترکی عثمانی ترجمه شد و سلطان عثمانی نسخه‌ای از آن را به هدیه نزد لوئی چهاردهم پادشاه فرانسه فرستاد. پادشاه بفرمود تا آن را به فرانسه ترجمه کردند و از این راه تمام ملت‌های اروپایی از وجود این کتاب آگاه شدند» (محبوب، ۲۵۰).

به گفته استاد ابوالحسن نجفی «به حکم یکی از اصول پذیرفته شده در نقد ادبی، آثار مهم ادبیات جهان در هر نسل یعنی هر بیست و پنج سال یک بار، در خور ترجمه مجدد است» (نجفی، ۹). مدت‌ها بود که نیاز به ترجمه جدیدی از کلیله و دمنه – با نثری ساده، امروزی، و همه‌فهم – خاصه در قرن اخیر که نثر فارسی تحولات چشمگیری را از سر گذرانده است کاملاً احساس می‌شد و جای آن سخت خالی بود. خوشبختانه به همت بلند محمدرضا مرعشی‌پور^۱، از مترجمان برجسته و کاردیده ادبیات عرب در روزگار ما، این مهم به انجام رسید. جستار حاضر به معرفی و برشمردن برخی از ویژگی‌های برجسته ترجمه مذکور می‌پردازد.^۲

ترجمه مرعشی‌پور – که بر پایه متن عربی تصحیح مصطفی منفلوطی، از استادان بنام دانشگاه الازهر است – ترجمه‌ای سلیس، روان، یکدست، و روزآمد است. دقت و وفاداری را هم باید بر محاسن این ترجمه افزود: «من بر این متن نه چیزی افزوده‌ام و نه چیزی از آن کاسته‌ام. کوشیده‌ام که متن را به زبان فارسی امروز برگردانم» (مرعشی‌پور، ۱۵). به گمانم، او توانسته است خوانندگان امروزی را با کلیله و دمنه – که به سبب نثر آکنده از الفاظ و عبارات مغلق و مهجور از آن دوری می‌گزینند –

^۱ محمدرضا مرعشی‌پور متولد ۱۳۲۵ شهرستان شوشتر است. وی دارای کارشناسی مهندسی کشاورزی است. او سال‌هاست که به کار ترجمه از عربی به فارسی سرگرم است. مرعشی‌پور تعدادی از رمان‌ها و داستان‌های کوتاه نجیب محفوظ (۱۹۱۱-۲۰۰۶)، نویسنده آوازه‌مند مصری، را به فارسی ترجمه کرده است و در حال حاضر سه‌گانه معروف او – *بین‌القصرین*، *قصر الشوق*، و *السكریه* – را در دست‌نشر دارد. در سال‌های اخیر با ترجمه *هنار* و یک‌شب (نیلوفر، ۱۳۹۰) و کلیله و دمنه (نیلوفر، ۱۳۹۳) به حق نام او، بیش از پیش، بر سر زبان‌ها افتاد. وی به تازگی تحریر تازه‌ای از *تاریخ بیهقی* – *تاریخ بیهقی به روایتی دیگر* (نیلوفر، ۱۳۹۵) – را در قالب رمانی تاریخی روانه بازار نشر کرده است. آخرین اثر او *قصه‌های قرآن با نگاهی به مثنوی مولوی* (نیلوفر، ۱۳۹۶) نام دارد.

^۲ کلیله و دمنه ترجمه محمدرضا مرعشی‌پور، انتشارات نیلوفر، ۱۳۹۳.

آشتی دهد، و این به هیچ وجه کار خردی نیست. نه تنها دانشجویان بلکه حتی دانش‌آموزان دبیرستانی نیز می‌توانند به آسانی آن را بخوانند و با آن ارتباط برقرار کنند. هارمونی چشم‌نواز واژه‌های کهنه و نو زیبایی خاصی به متن بخشیده است.

جدا از اینها، ترجمه مرعشی‌پور آراسته به نگاره‌های جالبی است که طراح آنها محمدعلی بنی‌اسدی است و جذابیت و زیبایی کتاب را دو چندان کرده است. بر آنم که برخی از محاسن این ترجمه کامیاب را زیر چند عنوان به اجمال بررسی کنم: (۱) استشهاد به شعر شاعران کلاسیک پارسی، (۲) استفاده از کلمات و اصطلاحات عامیانه، (۳) استفاده از فعل‌های بسیط، زیبا، و اشتقاق‌پذیر فارسی، (۴) استفاده از اصطلاحات، مثل‌ها، و ضرب‌المثل‌ها، (۵) استفاده از واژه‌های مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی، (۶) استفاده از برخی کلمات فارسی مهجور و نوظهور.

(۱) استشهاد به شعر شاعران کلاسیک پارسی: ترجمه ابن مقفع تماماً به نثر است، اما در جای‌جای ترجمه نصرالله منشی استشهادهایی به شعر شاعران پارسی - مسعود سعد، سنایی، مختاری، ابوالفرج رونی، و... - و تازی - متنبی، معری، بحتری، و... - به چشم می‌خورد. مرعشی‌پور کوشیده است که به‌جای ترجمه ضرب‌المثل‌ها و کلمات قصار موجود در متن آنها را با شعر شاعران کلاسیک پارسی، که حکم مثل سایر دارند، جایگزین کند، از این رو به شعر شاعرانی چند استشهاد کرده است. ترجمه فرهنگی زبان‌زدها، بر غنا، تنوع و زیبایی ترجمه افزوده است. برای نمونه بنگرید به:

۱. ص. ۹۹: «کلوخ‌انداز را پاداش سنگ است».

بگفتا ای برادر این نه جنگ است / کلوخ‌انداز را پاداش سنگ است (نظامی، خسرو

شیرین)

۲. ص. ۱۰۵: «خورد گاو نادان ز پهلوی خویش».

نباشی بس ایمن به بازوی خویش / خورد گاو نادان ز پهلوی خویش (فردوسی)

۳. ص. ۱۳۱: «دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد».

دانی که چه گفت زال با رستم گرد / دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد (سعدی،

گلستان)

۴. ص. ۱۳۵: «تریت نااهل را چون کردگان بر گنبد است».

پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بدست / تریت نااهل را چون گردگان بر گنبدست

(سعدی، گلستان)

۵. ص. ۱۳۹: «آن که کردار بد روا بیند / خود ز کردار خود جزا بیند».

- آن که کردار بد روا بیند / خود ز کردار خود جزا بیند (امیر خسرو دهلوی)
۶. ص. ۱۵۵: «هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد».
- با خرابات نشینان ز کرامات ملاف / هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد (حافظ)
۷. ص. ۱۸۸: «دو صد گفته چون نیم کردار نیست»
هنرها سراسر به گفتار نیست / دو صد گفته چون نیم کردار نیست (اسدی طوسی)
۸. ص. ۱۹۶: «دستی که به دندان نتوان برد، بیوس».
- با آن که خصومت نتوان کرد، بساز / دستی که به دندان نتوان برد، بیوس (سعدی،
موعظ)
۹. ص. ۲۴۶: «زنهار مشو غره بدان چرب‌زبانی».
- دشمن، چو نکو حال شد، گرد تو گردد / زنهار مشو غره بدان چرب‌زبانی (ناصر
خسرو)
- ۲) استفاده از کلمات و اصطلاحات عامیانه: برای خواننده امروز، در نگاه اول، غریب و شگفت‌آور است که در خلال ترجمه متن کلاسیکی چون کلیله و دمنه با کلمات و اصطلاحات عامیانه مواجه شود. مرعشی‌پور با جسارت و هنرمندی دست بدین کار زده و به ترجمه‌اش حلاوت و طروات دیگری بخشیده است. برخی از این دست کلمات و اصطلاحات عبارتند از:
- «گل از گل‌شان شکفته شد» (ص. ۵۱)، «جواب سربالا» (ص. ۷۵)، «فرومایه کاسه‌لیس» (ص. ۹۱)، «لقمه‌ای دندانگیر» (ص. ۹۶)، «پوزه‌اش را بر خاک بمالاند» (ص. ۱۱۸)، «تیشه به ریشه خود زده‌ام» (ص. ۱۲۰)، «آننگ بدنامی‌اش» (ص. ۱۲۰)، «به حساب گذاشتن» (ص. ۱۲۳)، «در چننه داشتن» (ص. ۱۲۳)، «از پس برآمدن» (ص. ۱۲۶)، «شاخشانه کشیدن» (ص. ۱۳۱)، «باد هوا» (ص. ۱۳۵)، «دندان تیز کردن» (ص. ۱۳۵)، «زیر بار رفتن» (ص. ۱۴۵)، «بلبل‌زبانی» (ص. ۱۵۹)، «کنار آمدن» (ص. ۱۷۸)، «چیزی بارش نیست» (ص. ۱۸۵) و «کارمان را پشت گوش نیندازیم» (ص. ۱۹۶)، «تا سرانجام آبی زیر پوستش دوید» (ص. ۲۱۵)، «و در برابرشان ناخواسته کوتاه آمده‌ای» (ص. ۲۱۷)، «و نمی‌توانم در برابر بزرگواری‌ها و مهربانی‌های‌ات سنگ تمام بگذارم» (ص. ۲۲۶)، «این دست و آن دست کردن سنگ‌پشت بی‌پایه نیست» (ص. ۲۲۶)، «این پنبه از گوش خود بیرون کن که از زیر کار شانه خالی کنی» (ص. ۲۵۳)، «اما نتوانست و از اینجا مانده و از آنجا رانده شد» (ص. ۲۸۲).

۳) استفاده از فعل‌های بسیط، زیبا، و اشتقاق‌پذیر فارسی: در روزگار ما استفاده از فعل‌های بسیط در آثار مترجمان و نویسندگان بسامد چندانی ندارد. استفاده مرعشی‌پور از این فعل‌ها در جای‌جای ترجمه ایجاز و کهنگی دلنشینی به آن داده است. از آن جمله است:

خاییدن: «به دندان‌اش می‌گیرد و می‌خاید» (ص. ۸۱)، چمیدن: «اما گاو... می‌چرید و می‌چمید» (ص. ۸۹)، شکوهیدن: «هر آوازی سزاوار شکوهیدن نیست» (ص. ۹۶)، سزیدن: «تا به گاه و جایی برسد که او را نسزد» (ص. ۱۱۹)، گراییدن: «اما همین که بازش گشایند به همان کژی گراید» (ص. ۱۱۹)، لهیدن: «او را گرفتند و زیر ناخن‌اش لهیدند» (ص. ۱۲۱)، پرهیزیدن: «و شیر از گاو می‌پرهیزد» (ص. ۱۲۲)، آگاهانیدن: «و هیچ‌کس را از جایش نمی‌آگاهانیم» (ص. ۱۳۷)، نمایاندن: «خود را پاک و همچون کسی می‌نمایاند» (ص. ۱۵۳)، خوابانیدن: «نگران نباش و گوش بخوابان» (ص. ۱۶۳)، آرامیدن: «و خردمند با دشمن خویش نمی‌آرامد» (ص. ۱۷۸)، گسلیدن: «و دوستی بین بدکرداران زود از هم می‌گسلد» (ص. ۱۷۸)، پاییدن: «و من او را می‌پایدم» (ص. ۱۸۱)، گسترانیدن: «و آن دو سفره گسترانیدند» (ص. ۱۸۱)، آلایدن: «همو که امین‌اش می‌داشته است به تهمت‌اش می‌آلاید» (ص. ۱۸۷)، آساییدن: «و از رنج نمی‌آساید» (ص. ۱۸۸)، آراییدن: «که اگر هم با گردن‌بند و خلخال زرین آراییده‌اش باشند» (ص. ۱۸۹)، شاییدن: «پادشاهان را می‌شاید که یارانی برگزینند» (ص. ۲۵۲)

۴) استفاده از اصطلاح‌ها، مثل‌ها و ضرب‌المثل‌ها: استفاده هنرمندانه از گنجینه اصطلاح‌ها، مثل‌ها و زبانزدها مایه توانگری و رنگارنگی هر متنی است. به گمانم کار مرعشی‌پور در این بخش هم قرین توفیق بوده؛ زیرا تناسب و اعتدال را در همه‌جا پیش چشم داشته است. از آن جمله است:

«دیوار موش دارد و موش هم گوش» (ص. ۷۵)، «آب در هاون کوبیدن است» (ص. ۸۸)، «هر چیزی که خوار آید روزی به کار آید» (ص. ۹۴)، «اگر آب دست دارد بر زمین بگذارد» (ص. ۱۰۱)، «خودم کردم که لعنت بر خودم باد» (ص. ۱۰۵)، «علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد» (ص. ۱۱۸)، «تا کور شود هر آن‌که نتواند دید» (ص. ۱۳۲)، «می‌ترسم از بادی که می‌کاری توفان برداری» (ص. ۱۳۹)، «عجله کار شیطان است» (ص. ۱۵۶)، «پس هر کس پا از گلیم خویش درازتر کند» (ص. ۱۵۹)، «اینک گوی و این میدان» (ص. ۱۵۹)، «از این گوش می‌شنید و از آن گوش به در می‌کرد» (ص. ۱۷۷)، «از چاله به چاه افتاده‌ایم» (ص. ۱۹۰)، «تا از این نم‌کلاهی برای خود بدوزم» (ص. ۲۸۹).

۵) استفاده از واژه‌های مصوّب فرهنگستان زبان و ادب فارسی: کاربستِ واژه‌های مصوّب فرهنگستان یا نوواژه‌هایی که دامنهٔ پراکنش آنها محدود است بایستهٔ جرئت و جسارت است. مترجم حاضر در این مورد نیز هراسی به دل راه نداده و گاه و بیگاه از این دست واژگان نیز استفاده کرده است. مثلاً:

گردهمایی: «و خطیبان بر آن شدند که زمینهٔ یک گردهمایی را فراهم آرند» (ص. ۵۱)، برون‌رفت: «اما راه برون‌رفت‌اش به اندازهٔ نیاز نباشد» (ص. ۸۸)، روادید: «فاسق زن آمد و بر در به انتظار روادید ورود نشسته بود» (ص. ۱۰۱)، راهکار: «و روزی نشسته بود و به راهکاری می‌اندیشید» (ص. ۱۱۱)، «زیستگاه: اما آنگیری در این نزدیکی می‌شناسم که زیستگاه ماهیان... است» (ص. ۱۱۱)، کشتارگاه: «به تپه‌ای رسید که کشتارگاه ماهیان‌اش کرده بود» (ص. ۱۱۳)، ناکارآمدی: «و دریافته‌ام که رو به سستی و ناکارآمدی گذاشته است» (ص. ۱۱۷)، گشاده‌روزی: «پیش ما بمان که گشاده‌روزی خواهی بود» (ص. ۱۲۷)، گزینه: «و خردمند جنگ را آخرین گزینه می‌داند» (ص. ۱۳۱)، نهادینه: «سخت‌ترین دشمنی آن است که در سرشت نهادینه باشد (۱۷۸)، گردشگر: «و گردشگری بر آن گذشت و آنان را دید» (ص. ۲۸۵). پس انداز: «تو ... که اهل پس انداز نیستی چگونه مردم را بر سفره‌ات می‌خوانی؟» (ص. ۱۸۳).

۶) استفاده از واژه‌های مهجور در کنار نوواژه‌های ابداعی. مترجم حاضر به گنجینهٔ واژه‌های گذشتگان بسنده نکرده بلکه در برخی موارد واژه‌هایی را بر ساخته که دلنشین‌اند و به آسانی در دهان می‌چرخند. برای نمونه:

شوند: «اما به شوند رادمنشی و والائی جایگاهش بر آن شد که سزایم دهد» (ص. ۵۲)، یارمندی: «بی‌همپشتی و یارمندی تو از پس این جابجائی بر نمی‌آییم» (ص. ۱۱۳)، گشاده‌روزی: «پیش ما بمان که گشاده‌روزی خواهی بود» (ص. ۱۲۷)، ناخوش‌دیدار، و ژنده روزگار: «و چشم‌اش به دام‌گستری افتاد ناخوش‌دیدار و ژنده‌روزگار...» (ص. ۱۷۳)، درخت‌ستان: «موش و کلاغ و سنگ‌پشت در درخت‌ستان بودند» (ص. ۱۹۰)، پروا پیشه: «در کرانهٔ دریا گربه‌ای پروا پیشه می‌شناسم» (ص. ۲۰۳)، اندوهمند: «دو تن را نمی‌شاید که اندوهمند باشند» (ص. ۲۷۸).

از محاسن ترجمه‌های کامیاب، یکی وامداری مترجم به گنجینهٔ آثار منشور و منظوم ادبیات فارسی است، خصیصه‌ای که از انس و الفت مترجم با سنتِ سترگِ ادبی

- حکایت می‌کند. هنگام خواندن این ترجمه «فایدهٔ انس با زبان فارسی در ترجمه»^۱ را به عینه دیدم، که به چند مورد آن اشاره می‌کنم:
۱. «و بازرگان به ناچار صد دینار داد و گوهرش نیز ناسفته ماند» (ص. ۸۰)
 ۲. «زن کفّاش با مردی سر و سرّی داشت» (ص. ۱۰۱)
- در عنفوان جوانی چنان که افتد و دانی با شاهدی سری و سرّی داشتم (سعدی، گلستان)
۳. «آن‌گاه به تنهایی و نرم و آهسته رو به سوی شیر نهاد» (ص. ۱۱۶)
- به سراغ من اگر می‌آئید نرم و آهسته بیاید مبادا که ترک بردارد چینی نازک تنهایی من (سهراب سپهری)
۴. «اگر پرده برافتد و شیر از کرده‌ات آگاه شود» (ص. ۱۴۷).
- هست از پس پرده گفتگوی من و تو / چون پرده برافتد نه تو مانی و نه من
۵. «اگر فرصتی به چنگ آرد، خویش را به ناکرده گناهی بریزد» (ص. ۱۵۳)
- ناکرده گنه در این جهان کیست بگو / آن کس که گنه نکرد چون زیست بگو (منسوب به خیام)
۶. «... و دمار از او برمی‌آورد و او که اندرزگوی ناسپاسان باشد کسی را می‌ماند که تخم در شوره‌زار بیفکند» (ص. ۱۹۷).
- تا دل خلقی به دست آرد خداوند تعالی همان خلق را برو گمارد تا دمار از روزگارش برآرد (گلستان)
- پند گفتن با جهول خوابناک / تخم افکندن بود در شوره خاک (مولوی)
۷. «... و دریافته‌ام هیچ کامرانی در جهان برابر با دیدار یاران نیست» (ص. ۱۹۷).
- هیچ شادی نیست اندر این جهان / برتر از دیدار روی دوستان
۸. «... نه چندان که گستاخ شود و لشکرت بشکند و خوارت بگرداند» (ص. ۱۹۷).
- به دیدار مردم شدن عیب نیست / ولیکن نه چندان که گویند بس (سعدی)
- نه چندان بخور کز دهانت بر آید / نه چندان که از ضعف، جانت بر آید (سعدی)
۹. «... روشنایی از چشمانت می‌گیرم و زارت می‌کشم» (ص. ۲۰۱)
- گرچه می‌گفت که زارت بکشم می‌دیدم / که نهانش نظری با من دلسوخته بود (حافظ)
۱۰. «... و خوب می‌دانم که نه دل من بر زبان تو گواهی می‌دهد و نه دل تو بر زبان من» (ص. ۲۴۷)

^۱ عنوان مقاله‌ای است سخت خواندنی از شادروان دکتر غلامحسین یوسفی.

دل من همی داد گفתי گواهی / که باشد مرا روزی از تو جدایی (فرخی سیستانی)
۱۱. «... و خردمند را نشاید از دورویی زاهد ریایی و ناباوری اش به رستاخیز بهانه‌ای
بتراشد» (ص. ۲۵۷)

به قمارخانه رفتم، همه پاکباز دیدم / چو به صومعه رسیدم همه زاهد ریایی (عراقی)

ترجمه نصرالله منشی شاهکار نثر فنی پارسی است، و گفته‌اند «این مجموع تا زبان پارسی میان مردمان متداول است، به هیچ تأویل مهجور نگردد و به تقلب احوال و تجدید حوادث و تصاریف زمان در آن نقصان و اندراس راه نیابد، و به تبدیل ملک، و دولت، و شرایع و احکام فتوری در آن صورت نبندد» (بهار، ۲۹۰). با این همه، خواندن این ترجمه، به رغم همه محاسن و مزایا، برای خواننده امروزی دشوار است. به گمانم، علت اصلی این دشواری، گذشت بیش از چند قرن از ترجمه مذکور و تطوّر زبان فارسی در طول قرون است. گستره تغییرات دستوری و واژگانی چندان است که خواننده معمولی را در فهم و هضم ترجمه نصرالله منشی، در بسیاری از موارد، به زحمت می‌افکند. پریداست که بسیاری از کلمات و اصطلاحاتی که در قرن ششم هجری مأنوس و مفهوم بوده، برای خواننده امروزی غریب و نامفهوم است. از آن جمله است: انتعاش [بهبودی]، بطر [سرکشی]، یراعه [کرم‌شبتاب]، تصلف [لافزنی]، غنیت [توانگری]، وصمت [عار]، باخه [مرغابی]، غباوت [بی‌خردی]، فظاظت [تندخویی]، قلق [نگرانی]، مسوغ [گوارا]، مُفحم [گنگک]، غبطت [شادمانی]، ... اشعار و امثال عربی بسیاری را نیز که در خلال متن، بی‌کم و کاست و بدون ترجمه، آمده است باید بر این فهرست افزود. برای روشنداشتن موضوع سرآغاز باب شیر و گاو را نقل می‌کنم و پس از آن ترجمه مرعشی‌پور را می‌آورم تا تفاوت‌ها آشکار شود:

«رای هند فرمود برهمن را که: بیان کن از جهت من مثل دو تن که با یکدیگر دوستی دارند و به تضریب تمام خائن بنای آن خلل پذیرد و به عداوت و مفارقت کشد. برهمن گفت: هرگاه دو دوست به مداخلت شریری مبتلا گردند هرآینه میان ایشان جدایی افتد. و از نظایر و اخوات آن آن است که: بازرگانی بود بسیار مال و او را فرزندان در رسیدند و از کسب و حرفت اعراض نمودند. و دست اسراف به مال او دراز کردند. پدر موعظت و ملامت ایشان واجب دید و در اثنای آن گفت که: ای فرزندان، اهل دنیاجویان سه رتبت‌اند و بدان نرسند مگر به چهار خصلت. اما آن سه که طالب آنند فراخی معیشت است و، رفعت منزلت و، رسیدن به ثواب آخرت؛ و آن چهار که به وسیلت آن بدین اغراض توان رسید آلفعدن مال است از وجه پسندیده و، حسن قیام در نگاهداشت، و انفاق در آنچه به صلاح

معیشت و رضای اهل و توشهٔ آخرت پیوندد، و صیانت نفس از حوادث آفات، آنقدر که در امکان آید. و هر که از این چهار خصلت یکی را مهمل گذارد روزگار حجاب مناقشت پیش مرادهای او بدارد. برای آنچه هر که از کسب اعراض نماید نه اسباب معیشت خویش تواند ساخت و نه دیگران را در تعهد خویش تواند داشت؛ و اگر مال به دست آرد و در تمیر آن غفلت ورزد زود درویش شود. چنان که خرج سرمه اگرچه اندک اندک اتفاق افتد آخر فنا پذیرد؛ و اگر در حفظ و تمیر آن جدّ نماید و خرج بی وجه کند پشیمانی آرد و زبان طعن در وی گشاده گردد؛ و اگر مواضع حقوق را به امساک نامرعی گذراد به منزلت درویشی باشد از لذّات نعمت محروم، و با این همه مقادیر آسمانی و حوادث روزگار آن را در معرض تلف و تفرقه آرد، چون حوضی که پیوسته در وی آب می آید و آن را بر اندازهٔ مدخل مخرجی نباشد، لابد از جوانب راه جوید و بترابد یا رخنه‌ای بزرگ افتد و تمامی آن چیز ناچیز گردد. پسران بازرگان عِظت پدر بشنوند و منافع آن نیکو بشناخت» (مینوی، ۵۹-۶۰).

و اما ترجمهٔ مرعشی پور:

«دبشلیم شاه به بیدپای فیلسوف که مهتر برهمنان بود گفت: داستانی از دو دوست برایم بگو که دروغپردازی نیرنگ باز، رشتهٔ محبت را میان آنان می گسلد؛ چنان که سرانجامشان به دشمنی و کینه تیزی می کشد. و بیدپای زبان برگشاد که اگر سخن چینی دغلکار در دوستی دو تن راهی بجوید، چیزی نمی گذرد که از هم می بُرند و پشت به یکدیگر می کنند، و از نمونه هایش این که: در سرزمین دستاوند پیرمردی زندگی می کرد و سه پسر داشت، که چون برآمدند چنگ بر مال پدر انداختند و پیشه‌ای را برنگزیدند که از درآمدش بهر مند گردند، و ایشان را پدر پیش خواند و نکوهید و از آنان خواست که از رفتار زشتشان دست بردارند، و گفت: فرزندان من! جهانیان سه چیز را می جویند و جز با چهار چیز به آنها دست نمی یابند؛ و آن سه را که می جویند، روزی فراوان و جایگاه بلند میان مردمان و فراهم آوردن توشه‌ای برای جهانی دیگر است؛ و به آن چهری که نیازمندند تا این سه را دریابند: «به دست آوردن مال است از راهی که روا باشد، پاسداری بهینه از آن و افزودن بر مالی که فراچنگ آمده است، و نیز به کارگیری؛ چنان که زیست را بهبود بخشد و خویشان و دوستان را خوشنود کند و بهره‌اش در روز رستاخیر به وی باز گردد». و اگر یکی از اینها نباشد، آنچه را می جویند نمی یابند، که اگر بی پیشه بماند، مالی به دست نمی آرد و اگر تن به کاری وادارد و مالی گرد آورد اما دل به نگهداریش ندهد، دار و ندارش از کف برود، و اگر سرمایه‌اش نکند و بر آن نیفزاید تا به اندک هزینه کردن دوام یابد، باز هم دیری نمی پاید؛ همچون سرمه که جز گردی از آن بر نمی دارند اما سرانجام ته می کشد و چیزی از آن نمی ماند، و اگر در جایی که بایدش نگذارد و چنان که شاید به

کارش نگیرد، به تنگدستی می‌ماند که مالی ندارد، و البته دور نیست که پیشامدهای روزگار نیز به نابودیش بکشاند، همانند برکه‌ای که آب پیوسته در آن می‌ریزد اما راه برون‌رفت‌اش به اندازه‌ی نیاز نباشد، پس ناچار به روزگاران از هر گوشه و روزه‌ای راهی به بیرون می‌جوید، یا رخنه‌ای بزرگ می‌سازد و بیهوده می‌رود و آبی در آن نمی‌ماند. و فرزندان پند پدر شنیدند و گفتارش را پسندیدند و آویزه‌ گوش خود کردند» (مرعشی‌پور، ۸۷-۸۸).

از اغلاط چاپی که همزاد کتاب‌های فارسی است، خوشبختانه جز یک مورد نشانی نیافتیم: ص. ۱۱۸ گف و گوی (گفت و گوی). افزون بر این، بابت چاپ پاکیزه و خوش‌دست کتاب هم باید به ناشر خوش‌سلیقه آن دست مریزاد گفت. در صفحه فهرست به درج عناوین فصل‌ها بسنده شده و عناوین داستان‌های هر فصل از قلم افتاده و انتظار می‌رود که در چاپ‌های بعدی این نقص رفع شود. در ص. ۱۳ حروف چینی مصراع اول رباعی نصرالله منشی (از مسند عزا گرچه ناگه رفتیم)، اشتباه و شکل صحیح آن چنین است: «از مسند عز اگرچه ناگه رفتیم». جلدانویسی برخی از کلمات نیز خواندن متن را گاه دشوار و حتی دچار وقفه می‌کند.

ترجمه مرعشی‌پور، در مجموع، نمونه‌ای امروزی از ساده‌نویسی، روانی، و کاربست زبان معیار است. بسامد واژگان عربی در آن بسیار اندک و زبان کتاب یکدست، متنوع، و خوشخوان است. در ترجمه او واژگان دیروز - مانند دژم (ص. ۹۰)، هم‌اورد (ص. ۱۱۶)، شادخواری (ص. ۱۵۳)، بدسگال (ص. ۱۶۶)، و... - و امروز - مثل شوند (ص. ۵۲)، بهینه (ص. ۸۷)، رواید (ص. ۱۰۱)، پس‌انداز (ص. ۱۸۳) و... - به تعبیر ابوالفضل بیهقی «دست در گردن یکدیگر زده» و رنگ و زنگ ویژه‌ای به کتاب بخشیده است. آماج مترجم، که به گفته خود زمانی یک سال و نیمه را صرف ترجمه کتاب کرده، پیش نهادن ویراستی روزآمد به نثری ساده، ولی ملهم از نثر و شعر کهن پارسی، از این اثر کلاسیک و ممتاز ادب پارسی بوده است. بی‌گمان، کارش قرین توفیق بوده است، اجرش گم مباد.

منابع

- انزایی‌نژاد، رضا. (۱۳۸۰). *گزیده کللیه و دمنه*، تهران: انتشارات جامی.
بهار، ملک‌الشعرا. (۱۳۸۸). *سبک‌شناسی*، ج. ۲، تهران: انتشارات زوار.
ابن مقفع، عبدالله. (۱۳۹۳). *کللیه و دمنه*، ترجمه محمد‌رضا مرعشی‌پور، تهران: انتشارات نیلوفر.

مجتبایی، فتح الله. (۱۳۷۴). *رای و برهمن: گزیده کللیه و دمنه*، تهران: انتشارات سخن.
محبوب، محمدجعفر. (۱۳۸۵) *خاکستر هستی*، چاپ سوم، تهران: انتشارات مروارید.
منشی، نصرالله. (۱۳۸۴) *کللیه و دمنه*، تصحیح مجتبی مینوی، چاپ بیست و هشتم، تهران: انتشارات
امیر کبیر.
نعفی، ابوالحسن. (۱۳۶۶). *گزیده داستان‌های کوتاه از نویسندگان معاصر فرانسه*، تهران: انتشارات
پاپیروس.
